

## ● نقد بازیگری

گوته نویسنده بزرگ درباره بازیگری می‌گوید. باشد که صحنه همچون طناب بند بازان به افراد نالایق جرأت راه رفتن به روی خود را ندهد تمام وجود یک بازیگر که شامل روح و روان و فکر و جوهر ذاتی (استعداد) اوست باید وقف حرفه‌اش باشد. بازیگر باید بداند که یک فرد معمولی بودن کافی نیست؛ اینگونه که اینک هستم برای تماشاگر نیز جذابیتی ندارد. بازیگری همچون جوانی یک‌دنده و سرکش و طغیانگر است که به توجه دائمی و برنامه‌ریزی سخت نیاز دارد. منظور این نیست که بازیگر باید نابغه باشد، نه، قدم به قدم به پیشرفت برسد. به نظر می‌رسد که انضباط فقط مربوط به بازیگران نسل قبل بود و برای ما بازیگران امروزی دشوار است. یادم آمد که بازیگری تعریف می‌کرد که عباس جوانمرد به خاطر ۵ دقیقه دیر آمدن یک بازیگر ساعت مچی‌اش را زیر پاله کرد. حالا گویی بازیگری حرفه‌ای است از روی شکم سیری.

اگر بازی بازیگران سینمای ایران را مرور کنیم می‌بینیم اکثریت TOPCAST شده‌اند کلیشه‌های تکرار که خود را مکرراً بازی می‌کنند. چرا؟ من به عنوان تماشاگر در فخر می‌خواستم از بازیگران، کسانی که می‌توانند با کوشش رشد کنند، از بی حسی و بوجی‌رهایی یابند و استعداد خود را گسترش دهند اما نمی‌کنند و عمق و طیف جدیدی در نقش محوله جدید ارائه نمی‌دهند، چیز جدیدی بینم، می‌خواهم آنها معجزه کنند. مرا با شخصیت‌های ساخته شده خود درگیر کنند، از اینکه به تجربه‌ای هنرمندانه دیگر دست یافته‌اند تکان بخورم، اما ذره‌ای جاچا نشدم. چرا بازیگران ما اینقدر از استانداردهای بین‌المللی عقبند. گویا هیچ تئاتر و فیلم خارجی نمی‌بینند تنها خود را می‌بینند آنهم

در آینه و نازه همکاران خود را هم قبول ندارند. استادی به من گفت در یک جای ناشناخته بازیگران وقتی با هم‌اند. ناخودگاه نزدیکی به یکدیگر را احساس می‌کنند. بازیگران ایرانی اولین و ساده‌ترین مفهوم یعنی برداشتن سرزهای انسانی را ندیده می‌گیرند. (منظور برداشتن دیوارهای بین خود و دیگر بازیگران است.)

### درد مشترک - یاسمین ملک نصر

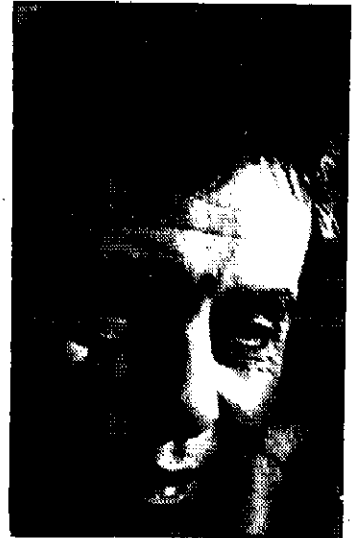
فیلم درد مشترک با چهار کاراکتر ناپخته و ناقص در متن و ناپخته‌تر در اجرا. چرا دکتر سرخورده از یک شکست در زندگی زناشویی در چنین اکتریم گلوزاپی زار زار اشک می‌ریزد و این اشک‌ها ثانیه‌ای دل‌سه کاراکتر دیگر را نمی‌لرزاند. چرا بازیگران انترایی و برای خود بازی می‌کنند. چه را بازی می‌کنند. چون زندگی نمی‌کنند زن و شوهر (فریده صابری و رضا کیانیان) چرا خوشی‌شان با تماشاگر قسمت نمی‌شود، چون کلماتشان توسط خودشان هم حس نمی‌شود. افکار در درون کلمات گنجانده و بیرون نمی‌آید تا توجه مردم جلب شود. در دوره‌ای که انتقال افکار بسیار دشوار است، بازیگر باید در قوی‌ترین شکل ممکن آن را منتقل سازد. بازیگر نقش نویسنده و کارگردان (ملک نصر) موقع نوشتن، موقع بازی کردن، قهوه آوردن، فال گرفتن و خاطره تعریف کردن تنها کاری که نمی‌کند، اینکه به دوربین نگاه کند و گرنه تمام هوش و حواسش گویا به لنز و فوکوس‌کشی‌ها و زوم ایسن و زوم بک‌هاست.

### پری - داریوش مهرجویی

در پری کاراکتر اصلی و محور پری است، دختری که همه چیز دارد اما در جستجوی چیزی متعالی سعی دارد خود را متحول کند. خب این خوب است، این نقش با نقش قبلی این بازیگر به گفته خودش زمین تا آسمان فرق دارد، اما من ذره‌ای فرق در این دو ندیدم. نیکی کریمی نقش را به این دلیل پذیرفت چون

روحیات پری را با خود یکی می‌دید. صداقت در هنر یک اصل است کریمی هنرمند نیست، بازیگر هم نیست اما برای ستاره بودن هم چیزهایی لازم است که یکی دروغ نگفتن است. چون در عالم تصویر خیلی راحت دروغها رو می‌شود. برای بازی یک شخصیت لازم نیست او زندگی را تجربه کند بلکه با تحلیل آزاد و ذخیره ذهنی و شعور جمعی که به ارث برده تمام درایت و جزئیات کاراکتر را با اختیار تام عیان سازد. پری یک دختر امروزی است دست به گریبان با مشکلات امروزی با خواندن کتاب سیر و سلوک دچار تحولات فکری می‌شود و پریشان می‌گردد. اگر براساس متن دچار پریشانی و تحولات فکری می‌شود؛ کدام پریشانی؟ پریشانی حسواس، گفتار، احساس، حرکات، خوابیدن و ... کسی که به تحول فکری برسد پریشان نیست، حالا بماند. اگر روحیات پری به اجرا کننده نقش نزدیک است پس باید طریقت، عرفان، سیر و سلوک، مقامات، باب ذکر که اینقدر از آن حرف زده می‌شود باب عشق باب جنون باب انس، باب محنت، طلب و مرید و مسرود مسئله‌اش باشد. آیا هست؟ کدامیک از این افکار و سخنرانی‌های سرکلاس، در ماشین، در رستوران در خانه و ... از دل و مغز در درون کلمات تراویده بیرون آمده. فهمیدن و ترک کردن را بازی می‌کرد یا نفهمیدن. بالاخره متحول شدن یا نشدن. جالب است برای ایفای این نقش مدتها تمرین جنادر سرکردن کرده است. آرتیست (هنرمند) باید کمبودهای خود را شناخته و در رفع آن برآید تا چیره‌گی کامل.





### کیمیا - احمد رضا درویش

کیمیا با چهارکارا کتر اصلی دکتر شکوه نوبخت، رضا برادر دکتر نوبخت و کیمیا کارا کترهای خوب، دوست داشتنی، حس شدنی بودند. بیتا فرهی (شکوه) برای بازی یک حرفه آنهم پزشک جراح خوب تمرین کرده و بسیار زیبا از تحیل آزاد خو: استفاده برده. لحظات خوب تنهایی و نوزاد، خبر مرگ همسر، دیدن زیر بمباران و گلوله باران دشمن، تماثیت قلب و ذهن و روح خود را متوجه نوزاد کرد. تغییرات دوره‌ای هر انسانی پس از گذشت چند سال در بیتا فرهی دیده شد. خسرو شکیبایی (رضا) مرد پرجنب و جوش و شیطان قبل از این، پس از دوره چند ساله اسارت تبدیل به مردی آرام، از خود گذشته، افتاده و ... شد و چه خوب به تفاوت‌های بین این دو سری خصوصیات فکر کرد. رضا کیانیان نیز لطیف گرم و پر خون بودن را در چهره‌اش به خوبی نشان داد. همینطور دخترک بازیگر نقش کیمیا. احمد رضا درویش یک کار خوب، گرم، مسلط و با ارزش را به جشنواره آورد.

یک سؤال: هیئت داوران جشنواره فجر براساس کدام پیشینه داوری و قضاوت و کدام استاندارد بین‌المللی داوری آثار هنری انتخاب می‌شوند و این هیئت بر چه پایه‌ای داوری و قضاوت

می‌کنند به خصوص در حیطة هنر و تکنیک بازیگری کاندیداتوری و انتخاب کرد نشان بر پایه چه نوع سیاقی است نظر شخصی یا حقیقی ای کاش می‌شد جواب گرفت.

پیشنهاد: اگر چهار داور جهانی فستیوال‌های بزرگ را دعوت کنند و یک داور با پیشینه قضاوت آثار هنری از ایران را انتخاب کنند آنوقت این قضاوت‌های غلط پایان می‌پذیرد.

### ساز و ستاره - محرم زینال زاده

ساز و ستاره یا (ستار)، اینجا آخر دنیاست) به قول کارگردان یک شعر بلند (اعصاب خردکن) است. سالیانی است که از بزرگان هنر تئاتر و سینما و به طور کلی هنرهای نمایشی شنیده‌ایم که گفته‌اند کار آنقدر درخشان، جذاب و برانگیزاننده و حیزت انگیز بود که به شعر می‌مانست، اما ساز و ستاره قبل از اینکه همه اینها باشد یک شعر بلند شده است. اگر قبل از فیلم شدن شعر بود حالا یک اثر کج و موج و پریشان پیش شده.

شعر محرم زینال زاده آمیخته از کلمات و کارناوال‌های شایبی چون بوم، رنگ، پر، تار، زنبورک، مین، قمقمه، عروسک، کلاهخود، تفنگ، کاغذ و همچنین کبوتر و زینال زاده است.

(شعر - فیلمی) که سعی دارد تصاویری بسازد رو به هنر سورآلیسم، اما هزار افسوس که رئالیسم را شناخته و کامل نشده حرف و ادای سورآلیسم را در آورده‌یم. قصه‌ای در کار نیست. فقط یک طرح کالی از یک قصه.

فیلمی هم که قصه نداشته باشد، طبیعتاً باید ظرافت‌های تصویری نو و بدیع و فرمی کاملاً منسجم و پخته و بیان زیبا و رسایی را در کنار هم به کار گیرد تا از جانب تماشاگر کمبود قصه حس نشود. اما ساز و ستاره با یک پرداخت بی‌سلیقه و معشوش لحظه‌ای در جذب تماشاگر نمی‌کوشد. در طول ۹۰ دقیقه فیلم مدام تکرار رنگ آمیزی بومهای نقاشی، رقص رنگ در آکواریوم همراه با افکت انفجار، دشت پوشیده از کلاهخود و کاغذ،

دستهای رنگین ستاره، و پلان‌های پرکردن قمقمه‌های خالی را می‌بینم که با اندیشه و افکار نامنسجم و نجسب و شعاری آمیخته گشته و بافت و ساخت و ساز غلط و تصنعی را ارائه می‌دهد. ما همه اینها را دیدیم و سراز این قالب و سبک جدید و سلیقه نویناد در نیاوردیم.

با این وجود دریافتیم که سینما بسیار سلیقه‌ای است و آن قسم هنری‌اش بی در و پیکر و بی‌اصل و قانون. فیلم می‌تواند هر چیزی باشد غیر از فیلم و به راحتی می‌توان هنر بازیگری و زندگی حقیقی نمایشی را به فضاقت کشانید.

اسان از مد روز: بازی کارگردان جلوی دوربین خودش



### روسری آبی - رخشان بنی اعتماد

در روسری آبی پنج کاراکتر رسول مالک مزرعه و کارخانه و مباشرش و دخترش و نوپرکردانی و قدرت (کبوتر) کارگزارانش اشخاصی هستند که بنی‌اعتماد آن‌ها را خوب می‌شناسد و به همین دلیل به راحتی توانسته کاراکتر (قدرت) را به گلاب آدینه تریق کند و او تیپ بدیعی در هیئت مردانه، زنانه ساخت و موفق بود. نوپرکردانی کلیشه معصومیت و مظلومیت را بازی کرد. کلیشه‌ای که عصیانیت را براساس منطق شخصی بازی در جای خود به کار نگرفت و در اکثر لحظات چهره به بت شدن و آویزان شدن عضلات صورت می‌انجامید. بعضی از منتقدین معتقد بودند که بسیار خوب دوید باید اسامیل هم خانم معتمد آریا ببرد این نوع قضاوت برای بازیگر شناخته شده یک ضعف تلقی

## روزهای خوب زندگی - مهدی صباغ زاده

در جشنوارهٔ امسال متوجه یک موضوع مهم شدیم و آن اینکه هر قدر به عمر سینمایی بعد از انقلاب افزوده می‌شود، عقب‌گردمان بیشتر می‌شود. روزهای خوب زندگی، فیلمی از ژانر مثلاً مسلودرام، اشک انگیز احماقانه فارسی هندی است که از قصهٔ عشق LOVESTORY معروف نیز وام گرفته. واقعاً نمی‌دانم کجای این فیلم به قول صباغ زاده تحولات انسان و جریانات اجتماعی موجود بوده است.

شکوه دختری لات منش و لآبالی از طبقه‌ای فقیر وارد خانوادهٔ مثلاً اریوکرات اشرافی منسوب به قاجار می‌شود که سرطان پسر موسیقیدان را معالجه کند و با عروس آنها شدن متحول بشود. تحول شاید این است که دیگر در انتها آدامس نمی‌جود. چادر به سر می‌کند شلنگ تخته نمی‌اندازد. البته تحول از این نوع قابل تأمل است. صباغ زاده خود نیز گرفتار چند و چون بودن شخصیت‌های اسدک فیلمنامه‌اش است. آن جوان ساکسیفون زن سرطانی به دروغهای مادر اعتماد دارد یا تردید؟ این عروس خانم حقیقتاً لات است یا فهمیده. کدام را بازی می‌کند؟ صباغ زاده که جریان را گم کرده بود.

بی‌دلیل شکوه در هر جایی از پلان به پلانی دیگر لحم و بیان و رفتارش تغییر می‌کرد چپرا! این تغییرات می‌خواست پایگاه اجتماعی‌اش را مشخص کند، چند و چون زندگی گذشته و حال او که با یک سکانس آبکی خانهٔ شوهر خواهر آنها با کمک نرشین در جای جای فیلم که نشد فیلمنامه. چنین نقشی را که باید بیان و بدن را به طور کامل به کار گرفت آیا باید به یک تازه وارد محول کرد؟

هر دو بازیگر جوان فیلم در بازی لنگ می‌زنند. بیان آزار دهند دختر و مخصوصاً پسر به دلیل شلی زبان و گردش غلط و آویزان بودن فک به بیان و صدابرداری فیلم لطمه زده. اگر موسیقی طول و دراز روشن روان نبود چند دقیقه از

ابراهیم را تحلیل و تعبیر کنند. فقط می‌گفت نه‌نه این نیست، نشد آقای ارجمند لابد بعداً مبدل به ابراهیم شد حالا چه ترفندی؟ نمی‌دانم - لایلا خلیلی هم از طریق کتاب خواندن هاجر شد چون زشته‌اش هم فلسفه و ادبیات بود بالاخره تصادفی بوده دیگر. شاید هم پرستاری از خواهر مریض و مادر پیر و تنهای خود نوعی هاجر بودن است.

لایلا خلیلی علاوه بر قدم زدن‌های طولانی در راهروها از چپ به راست و راست به چپ صفحات کتابش را بلندتر هم می‌خواند تا به دانش تماشاگر جاهل اضافه شود نرشین پشت نرشین. اکیب به حج رفتند یک فیلم ویدئویی از قدم زدن، سر تراشیدن، گپ زدن، رپر تازخانه خدا و طواف ملل تهیه کردند، میان چادرها دویدند، گریه کردند و برگشتند و همگی حاج‌خانم و حاج آقا شدند. تغییر جدیدی در تیتراژ. تا اینجا گزارش قبل از پروژه بود. دوباره داریوش ارجمند و لایلا خلیلی را خبر کردند و در بیابان‌های خودمان تصمیم به ساخت گرفتند. تا اینجا چه بود فهمیدم که فیلمنامهٔ سراسر تحقیقی و پرملات نجفی یک ورق قصه ساده و قابل فهم برای کودکان بود که افضلی (هاجر) و کودکش (اسماعیل) در دهها پلان موازی هم این بدود و جیغ بزند و آن گریه کند و آنجا بجوشد و اسماعیل بزرگ شود. برای نجفی مهم بود که صحنهٔ قربانی چگونه در بیاید که الحمدالله در آمد. شکر. رسالت ایشان به پایان رسید. آقای نجفی با کسی شوخی ندارد فلسفه ذبح اسماعیل را از طریق تسفط تصویر کرده‌اند.



می‌شود. دربارهٔ نوع بازی احساس و غلیان حلات بین رسول و نوبر اگر محدودیت‌های موجود در سینما نبود رابطهٔ عاطفی خوبی از کار در می‌آمد.



## زمین آسمانی - محمدعلی نجفی

اگر دکتر مرحوم علی شریعتی حالا بود و فیلم زمین آسمانی را می‌دید، پیشانی‌اش عرق نمی‌کرد. فیلم مستند فرقتش با فیلم سینمایی چیست؟ یا کارگردانان ما نمی‌دانند یا می‌دانند و وقتی به بن بست برمی‌خورند از چنین روشهایی استفاده می‌کنند.

فیلمی دربارهٔ محمدعلی نجفی یا ابراهیم پیامبر، کدام؟! در این فیلم با تیپ ایشان، پیپ کشیدن، کارگردانی کردن، دراز کشیدن، از خود بیخود شدن، دوش گرفتن و با تنی خیس روی میز دراز کشیدن، به موسیقی کلاسیک گوش دادن و در باره فضل و دانش سخنرانی کردن از نزدیک آشنا می‌شویم. نجفی می‌خواهد برای هاجر و ابراهیم و اسماعیل بازیگر انتخاب کند. به منشی‌اش می‌گوید مشهد با داریوش ارجمند تماس بگیر بگو بیاد تهران برای پروژهٔ زمین آسمانی قرارداد ببند. پروژه‌ای که فقط قصه‌ای ساده و در حد دانش کودکان از ابراهیم ارائه می‌دهد و فقط ادا و دارد و بس. لایلا خلیلی هم از بین مراجعه کنندگان تست و برای نقش هاجر انتخاب شد. نجفی در توضیح کاراکتر ابراهیم می‌گوید. ابراهیم نه کاراکتر نه شخصیت و نه تیپ است ابراهیم بوده و هست و خواهد بود و باید باشد حالا ارجمند ابراهیم شد؟ در تمرینات که نبوده یعنی نجفی بلد نبوده

این فیلم واقعاً فیلم بود. در پایان بیان دو نکته شاید جالب توجه باشد. یک، سر و وضع میهمانان عروسی و شرکت‌کنندگان در آن کنسرت شیک که انواع و اقسام فقر ظاهری و طبقاتی و تماشاگران نمایش رو حوضی را نشان می‌داد که سازندگان این فیلم ذره‌ای فکر نکردند که این آدمها با این ظاهر و شمایل چه ربطی و سنجی به این طبقه اشرافی با اصل و نسب دارند و دوم قدرانی از توجه و زحمت کارگردان با سابقه و حرفه‌ای که وظیفه خود را در مورد معرفی چهره‌های جدید به سینمای ایران به خوبی انجام داده است!!!



### در کمال خونسردی - سیامک شایقی

تقلید و کپی‌های غلط از آثار دست چندم هالیوود تپ امسال فیلم‌های جشنواره فجر بود. از اسم فیلم گرفته تا کاراکترها و ژانرهای متفاوت در سال‌های اخیر، از طرفی دیگر سریال‌های تلویزیونی ساخت بی‌بی‌سی (B.B.C). از نوع پلیسی - جنایی به خصوص برداشت از آثار آگاتا کریستی بدجوری گریبان گیشه سینمای ما را چسبیده است.

در بین آثار شایقی تنها جهیزیه برای رباب مطلقاً قابل ارزش‌گذاری است و تا حدودی رنو تهران ۲۹، که به شکلی ناهنجارهای اجتماعی را از طریق یک خانواده بررسی می‌کند.

فیلم در کمال خونسردی سراسر اشکال است از قصه تا کاراکتر اصلی گرفته و دیگر عناصر سازنده فیلم. شایقی سعی کرده یک فیلم شسته رفته پلیسی بسازد. البته تصاویر و صحنه‌آرایی شارپ و از نوع بی‌بی‌سی است. اما قصه از پایه اشکال دارد چیزی که ربطی به فرهنگ ما ندارد. آیا ما کارآگاه خصوصی داریم. یا وکیل به شکل یک کارآگاه عمل می‌کند؟ وکلای ما با یک تیپ کلیشه‌هالیوودی (پالتو و شال گردن) به دنبال سوژه همه جا را از نظر می‌گذرانند تا سر نخ بیابند! اصلاً این قضایا چه ربطی به



وکیل دارد. کدام خانواده این کار آگاه را استخدام کرده تا به پرونده‌شان رسیدگی کند. پورعرب با بازی سرد و بی‌روحش هیچ لحظه قابل تأملی را نمی‌آفریند. همچنین کپی برداری دستمالی شده رئیس پلیس احمق و سرماخورده که کوچکترین کارآیی ندارد و همیشه آخر اتفاقات سر می‌رسد و تازه در پایان می‌خواهد بگوید که من علامه هستم و از همه چیز خبر داشتم و شک دارم قاتل در آن آتش سوزی از بین رفته باشد. دلیل وجودی سکانس سرهم بندی و کشدار پایانی که به بقیه فیلم نمی‌چسبد برای چیست. خداحافظی مجلس عروسی، پریدن فیوز برق، بیرون رفتن آقا داماد وکیل، پیدا شدن سروکله شهباز قاتل که در کمال خونسردی زنده شده و در کمال خونسردی قصد خفه کردن عروس خانم

را دارد و آیدا هم در کمال خونسردی می‌داند خفه نخواهد شد و همه چیز به خوبی و خوشی به پایان خواهد رسید. حرف و تعلیق نیم بندی است.

در ژانر جنایی و پلیسی همه آدمها مشکوکند و این در وجود بازیگر ایرانی نیست. چون نه او و نه کارگردان نمی‌توانند کاراکترها را تعبیر و تحلیل و هستی ببخشند.

غیر از ادای دیالوگ، عوامل کمک کننده‌ای که در وجود بازیگر به کاراکتر و نتیجتاً به افکار نویسنده و کارگردان زندگی جدید و نقشی حقیقی می‌بخشد وجود دارند مثل تخیل، حافظه عضلانی، حافظه جمعی برای صحنه، بدن و کنترل اعضا، ایست و حرکت، استفاده از عضلات صورت. کلاهمان را قاضی کنیم و آنوقت پاسخ دهیم به جز در بازی گرم‌رضایی در کدامیک از بازیگران این عناصر با اهمیت را دیدیم.

### راه افتخار - داریوش فرهنگ

فیلمی است متعارف با روش ساخت و ویژگی مختص این نوع سینما، فیلمی بدون ادا و اصول - یک فیلم تجاری توأم با فرهنگ ملی و میهنی براساس یک رویداد واقعی. داریوش فرهنگ سعی کرده در چنین قصه و مضمونی از اکتیون و عمل (اکشن) در جهت صحیح استفاده کند و موفق نیز بوده است.

با استفاده از زوایای خوب دوربین، روش بازی‌گیری و بازی سازی یکدست و نرم و تعلیق بجا در این فرم و ژانر سینمایی، همچنین تدوینی مناسب، کارکرد خوبی را ارائه داد.

داریوش فرهنگ با بازنویسی فیلمنامه راه افتخار و کار در سر صحنه با بازیگران هیچ یک از کاراکترها را در جایی ناشخص رها نکرده بلکه همه در جایی کاربرد داشته و سرانجام نتیجه داده به جز شخصیت‌های زن فیلم که اتفاقاً در این نوع ژانر بایست سهم مهمتری داشته باشند چون تأثیرات خاصی بسر تک‌تک کاراکترهای مرد و پارتینر مقابل خود



می‌توانند بگذارند متأسفانه در راه افتخار زنها یا جیب می‌کشند یا غش می‌کنند یا قهر می‌کنند یا...

آنچه از برخورد منتقدین با فیلم دیدیم که انتظار قهرمانانه بودن و حماسه پردازی‌های عجیب و غریب را داشته‌اند. باید بگویم آدم‌های قصه از آدم‌های یک رویداد واقعی وام گرفته شده‌اند. آنان غول‌های قدرت و از جان گذشتگی که نبوده‌اند و قرار نبوده فرهنگ را کمی یارمبو

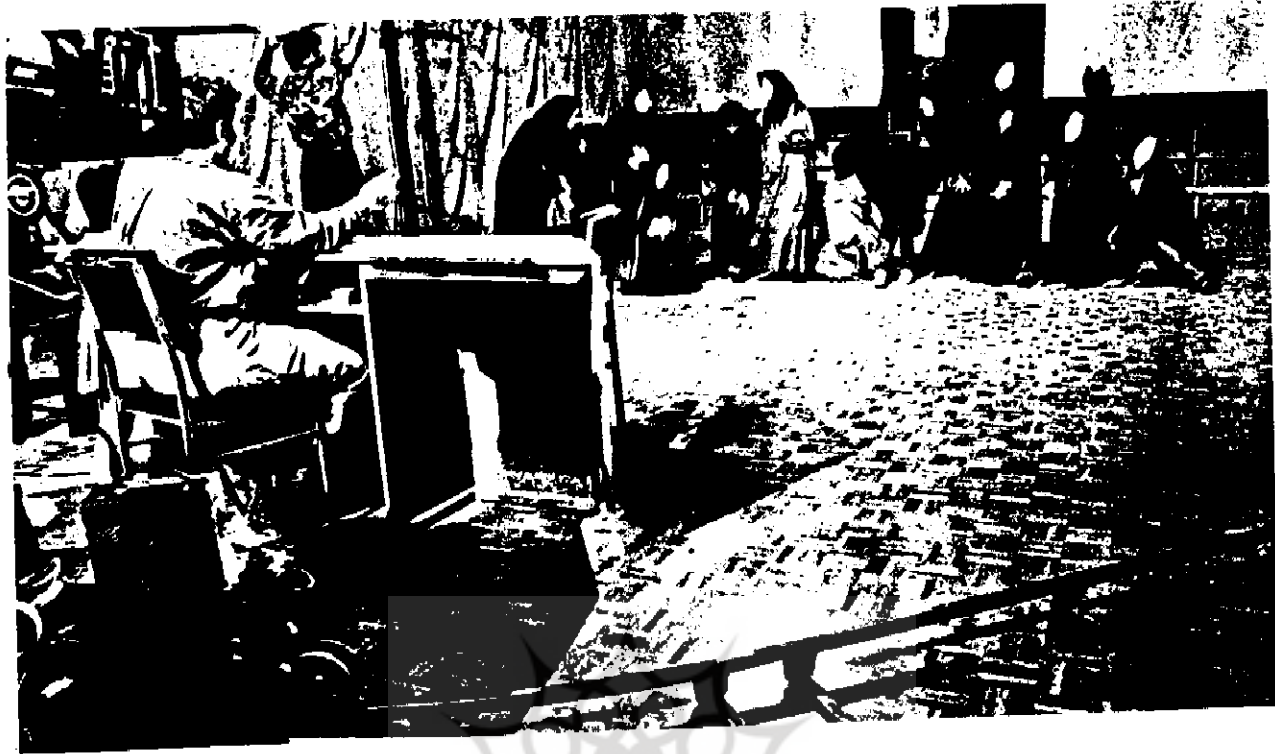
بسازد و اسم فیلم را بگذارد (ابر مردان شکست ناپذیر شرکت نفت).

آنها هم آدم‌هایی بودند که براساس تجارب و مهارت‌های فردی و جمعی در جهت هدفی مشخص پیروز می‌شوند. اگر دهها فیلم تبلیغی و سفارشی هالیوود را ببینیم حتی بدترین وضعیت تزیینشان را بدون توجه به سفارشی بودن، می‌گوییم: (به به! به این می‌گن فیلم) اما در کشور خودمان فیلم سفارشی یعنی فحش و

ناسزا.

### سلام سینما - محسن مخملباف

مدتی است تب فیلم ساختن درباره سینما مد روز شده است در حالی که فیلمسازان ما هنوز سینما را نشاخته درباره آن فیلم می‌سازند. سکانس‌های هجوم و حمله و هول جوانان و میانسالان سینما دوست که اکثریت قریب به اتفاقشان تصورات واهی و غلطی نسبت به آن دارند از جمله خود مخملباف که (بعدها که



اطلاق می‌شود؟ کارگردان چگونه چطور؟ بنابر آنچه در آخرین فیلمش دیدیم پس بازیگردانی (بازی سازی و بازی گیری) کشکک نساییده است که الحق والانصاف در این مملکت همینگونه است و گرنه اینطور جوانان مردم و احساساتشان در مقابل این خداوندگار پشت میز نشسته به سخره گرفته نمی‌شد. در این سالن طراحی شده چون محکمه عدالت با نوع نورپردازی مستقیم روی محکومان ایشان حکم صادر نموده‌اند که بازیگر کسی است که عواطفش را کف دستش بگیرد و بفروش پس چنین کسی از نظر ایشان انسان نیست. نتیجه، بهتر است جوانان ما انسان باشند و به دستور ایشان بروند و حق را به دیگری واگذارند یا بمانند و بدون و برگردند و تیر بخورند، نقش زمین بشوند، گریه کنند و بخندند. چون برای زندگی کردن باید تا می‌توانیم گریه کنیم. عده‌ای عروسک خیمه شب بازی آقا بشوند و تن به فرمایشات نفرت‌انگیز ایشان در مقام کارگردان بدهند که دست آخر جناب مخملباف بگویند سینما بی‌رحم است. به خدا قسم این سینما نیست که بی‌رحم است. اگر بود اینقدر بی‌در و

فیلم ساخته شد. همه هجوم می‌بارن به سینماها برای دیدن شما، در جشنواره و سینمای مطبوعات (قدس) عملاً تکرار شد. کاری که از مطبوعاتی‌ها بعید به نظر می‌رسید. البته بماند که منتقد و خبرنگار پشت در ماندند و در عوض مردم عادی در حالی که زیر دست و پا مانده بودند، بسرای صندلی خالی سر و دست می‌شکستند و جالب اینکه این اشخاص و بالاخص منتقدین با اعصابی خرد بیرون رفتند. اگر کسی به آقای مخملباف و آثار و خلاقیتش ایمان داشت حال می‌تواند او را بهتر بشناسد. مخملباف پس از عوض کردن چندین خط فکری و اخلاقی در خلاء قرار گرفته که جماعت عظیمی از صاحبان فکر و اندیشه دچارش هستند و هنوز به خط جدید فکری دست نیافتند. مخملباف در این خلاء فکری به جایگاه خداوندگاری رسیده طوریکه اندیشه‌ها و حرف و حدیثش در اندازه‌های این جهان نمی‌گنجد و ما مردم جاهل نه هنر سینمای او را می‌فهمیم نه احاطه و تسلط ایشان بر فلسفه و منطق و ... غیره را.

از نظر مخملباف بازیگر به چه کسی

بباز می‌گردد که هر کس خود را فیلمساز و آرتیست معرفی کند و درباره هر چیز حکم صادر نماید و به نام فیلم روی پرده اکران بفرستد. خیر آقای مخملباف سینما نه بی‌رحم و ظالم است، و نه فاسد و کثافت. اگر بود این همه جوان به سویش با علاقه حمله‌ور نمی‌شدند تا توسط شما مبدل به بازیچه گردند و آنچنان در چنبره فشار روانی قرار گیرند و درونیات خود را آنطور عریان بروز دهند و شما در دل به آنها بخندید و دست آخر در یک خط کلاکت بدست با لیخندی فرمایشی عکس یادگاری بگیرید. به یاد داشته باشید شما توسط همین سینما و همین مردم محسن مخملباف شدید. سینما را اگر می‌شناختید می‌فهمیدید که ظرفیت‌ها و اندازه‌هایی در هزار تویش دارد که می‌تواند خدایان سینما را هنگام شکنجه روحی، روانی جوانانی که به گناه علاقه به سینما محکوم شده‌اند و طبق دستور همان خدا می‌گیرند. به ما بشناساند. راه‌های دیگری برای درمان عقده‌های سرخورده‌مان وجود دارد. آن را بیایم.